## ✨ثبات قدم-بخش دوم

وقتی غار بدلیل لرزش نوای گیوچین کم کم به آرامش رسید.لان وانگجی خطاب به وی ووشیان گفت:«میتونی ادامه بدی!»

شعله های خشم در چشم سوشه موج گرفتند ولی لبانش بهم بسته بودند و نمیتوانست کوچکترین حرفی بزند.در گلویش احساس خشکی میکرد.در مقایسه با اضطراب ناشی از بسته شدن دهانش و حمله وی ووشیان آنچه بیشتر آزارش میداد شرمندگی بخاطر ساکت شدن توسط لان وانگجی بود.مکرراً گلوی خود را با انگشت خاراند و سعی داشت طلسم را بردارد ولی فایده ای نداشت.تنها توانست به لان چیرن نگاه کند هرچند لان چیرن با آن چهره سرد و جدی از جای خود هیچ حرکتی نکرد.از اساس لان چیرن می توانست طلسم را بردارد اگر یکی از ارشدهای خاندان لان طلسم را بر می داشت لان وانگجی از روی احترام به ارشدش دیگر او را طلسم نمیکرد اما بدبختانه کشمکش های زیادی میان مکتب گوسولان و مولینگ سو وجود داشت و بنظر نمیرسید لان چیرن بخواهد چنین لطفی در حقش او بکند.

افراد حاضر در غار بالاخره فهمیدند چه خبر است.بنظر میرسید هر کدام از آنها که بخواهند با وی ووشیان مشاجره کنند لان وانگجی دهانشان را طلسم میکرد.جمعیت شبیه جیرجیرک های دشتی سکوتی اجباری اختیار کردند.هرچند در چنین زمانی هایی همیشه،مبارزانی بودند که بدون ترس از مرگ با مسخرگی حرف بزنند:«وی ووشیان،تو فرمانده ییلینگ هستی نه؟ واقعا که خیلی پر مدعایی...میخوای دهن هر کسی که بخواد حرف بزنه رو هم ببندی؟»

وی ووشیان گفت:«خیلی عجیبه!»

لان سیژویی گفت:«ارشد وی،چی عجیبه؟»

وی ووشیان گفت:«رئیس مکتب سو،دارن از یه مدت پیش عجیب رفتار میکنن...یه کم پیش

اجساد وحشی ما رو محاصره کرده بودن ولی ایشون کسانی که انرژی معنویشون رو از دست دادن تشویق میکردن بمونن و داخل پناهگاه نرن در عوضش سریع تر میخواست تا با مرگ روبرو بشن...حالا میخواد جلوی منو بگیره تا چیزی نپرسم...مهمتر از همه اینا سعی میکنه منو عصبانی کنه انگاری می ترسه شماها یه کم بیشتر زنده بمونین...معنی این کاراش چیه؟ کسی که متحد شماست اینطوری رفتار میکنه؟»

حالا که وی ووشیان این امر را خاطرنشان کرد بیشتر افراد حاضر در آنجا بدگمان شدند چراکه رئیس مکتب سو امروز زیاد حرف میزد ولی از آنجا که کسی چیزی نگفت پس آنها هم حرفی نزدند و تصمیم گرفتند از روی احتیاط سکوت کنند.بخش دیگری از افراد تازه داشتند به چیزهایی فکر میکردند که پیش از بالا آمدن از کوه انجام داده بودند.وی ووشیان به شاگردان مکتب مولینگ سو نگاه کرد آنها کاملا دورتر از شاگردان مکتب گوسولان ایستاده بودند.بنظر میرسید حتی علاقه ای ندارن با هم نگاهی رد و بدل کنند.هرچه بیشتر نگاه میکرد بیشتر برایش عجیب بود.

او پچ پچ کنان از لان وانگجی پرسید:«هانگوانگ جون،میشه یه چی بپرسم؟مکتب گوسولان شما و مکتب مولینگ سو با موسیقی تهذیب میکنین...هم گوسو و هم مولینگ توی منطقه جیانگنان هستن، فاصله چندانی با هم ندارن...احیانا نباید رابطه شما دوستانه تر باشه؟ چرا من حس میکنم بین مکاتب شما رابطه خوبی وجود نداره؟»

لان سیژویی و لان جینگ یی همان اطراف حرکت میکردند و تا لان جینگ یی حرفهای او را شنید با صدای بلندی گفت:«معلومه که نباید رابطه خوبی داشته باشیم!»

لان وانگجی گفت:«مکتب مولینگ سو شاخه ای از مکتب گوسولان بود!»

وی ووشیان گفت:«چی؟»

لان سیژویی دهان لان جینگ یی را پوشاند و با صدای آرامی گفت:«ارشد وی،شما از این چیزا خبر نداری...مکتب مولینگ سو،فرقه ایه که یه شاگرد خارجی بعد از ترک مکتب گوسولان ایجاد کرده...ولی بخاطر اینکه توی مکتب گوسو آموزش دیده تکنیک های تعلیمیشون خیلی شبیه به

مکتب گوسولان هستن...اونا هم با موسیقی تهذیبگری میکنن...حتی سلاح معنوی درجه یک رئیس مکتب سو هم یه گیوچین هفت سیم شبیه گیوچین هانگوانگ جونه!»

وی ووشیان در سکوت برگشت و نگاهی به چهره تیره و تار سوشه انداخت.لان جینگ یی که سعی داشت خودش را از دست لان سیژوی نجات دهد غرغرکنان گفت:«فقط این نیست که،عجیب غریب تر از اینا هم میشه...رئیس مکتب سو...باشه میدونم باید ساکت باشم! رئیس مکتب سو همه چیو از ما یاد گرفته ولی بهش برمیخوره وقتی میگن داره ازهانگوانگ جون تقلید میکنه —تازه عصبانی هم میشه...آخه آدم اینقدر بی منطق؟»

لان سیژویی که می دید صدای او دائم بالاتر می رود تنها توانست با صدای بلندی به میان حرفهایش بپرد:«جینگ یی!»

با این همه سوشه همه حرفهای اون را بلند و واضح شنید.او با چهره ای تیره و دو چشم آتشین،مقداری خون از دهان خود تف کرد و بالاخره و با زور موفق شده بود دهان خود را باز کند.ولی همین که دهانش را باز کرد صدایش آنقدر گوشخراش بود که انگار ده سال پیر تر شده است:«مکتب گوسولان بخاطر نیکوکاری و با استعدادی در تمام مکاتب تهذیبگری مشهور هستند....باورنکردنیه که شاگرداتونو اینطوری تربیت میکنین!»

رئیس مکتب اویانگ گفت:«رئیس سو،جلومون یه دشمن بزرگ هست نباید با خودی ها در بیفتیم!»

سوشه به سردی خندید:«اینا خودین؟یه نگاهی به شاگردای مکتب گوسولان بنداز...همه شون انگاری با وی ووشیان فامیل شدن...میشه اینا رو با خودمون متحد بدونیم؟»

حرفهای او به مذاق شاگردان گوسولان خوش نیامد.لان چیرن به اون نگاهی انداخته و چیزی نگفت.یکی از تهذیبگران میهمان برجسته پیرتر که به نظر میرسید عصبانی شده است گفت:«سومینشان،حتی اگر عضوی از مکتب گوسولان نیستی بازم باید مراقب حرفهایی که از دهنت در میاد باشی!»

یکی از شاگردان مولینگ سو بلافاصله قدمی جلو نهاد:«رئیس مکتب ما خیلی وقته راهشو از مکتب گوسولان جدا کرده شما به چه حقی اینطوری باهاش حرف میزنین؟»

لان جینگ یی که بنظر میرسید از مکتب مولینگ سو دل پری دارد با صدای بلندی گفت:«اگه رئیس مکتب شما الان کسی شده همش بخاطر آموزش هایی بوده که توی مکتب گوسولان دیده...خب ما چیزی بهش نمیگیم اون دیگه چرا دستی که بهش غذا میداده رو گاز میگیره؟»

در میانه غار کشنده شیطان دو گروه رو در روی هم ایستاده و همدیگر را به مسخره میگرفتند.از گروه مکتب مولینگ سو کس دیگری با فریاد گفت:«گوسولان اینهمه شاگرد داره...کدومشون تونستن واسه خودشون یه مکتب تهذیبگری راه بندازن؟ حرفاتون زیادی توهین آمیزه!»

بلافاصله کسی از مکتب گوسولان پاسخ حمله او را داد:«ببخشید کی داره توهین میکنه؟گروهی که همه  نوای جنگیری رو اشتباهی میزنه نبایدم چیزی حالیش بشه!»

پس از شنیدن این حرف همه چیز برای وی ووشیان روشن شده و گفت:« مشکل نه از غذا بوده نه از محیط اینجا!»

همه با شگفتی سکوت کردند.وی ووشیان ادامه داد:«همه شما فراموش کردین وقتی که داشتین از کوه بالا میومدین فقط یک کار انجام دادین!»

لان سیژویی گفت:«چیکار؟»

وی ووشیان گفت:«اجساد رو کشتن!»

اویانگ زیژن گفت:«شاید اینم مثل همون جریان شهر ایی باشه...اونجا یه پودر سمی از دهن جسدا میزد بیرون؟؟ بابا،وقتی اون جسدا رو می کشتین  یه پودری که رنگ عجیبی داشت از بدنشون نمیزد بیرون؟»

رئیس مکتب اویانگ گفت:«هیچ پودری نبود،اصلا نبود!»

اویانگ زیژن دست بردار نبود:«پس...مایعی چیزی هم ندیدی؟»

جیانگ چنگ با صدای سردی گفت:«کافیه،اگرم پودر سمی یا مایعی بعد از کشتن اون اجساد از بدنشون میزد بیرون بازم بخاطر همچین چیز عجیبی ضعیف نمیشدیم!»

اویانگ زیژن که تصور میکرد درحال کشف راز مهمی بوده سر خود را خاراند و خجالت زده شد.رئیس مکتب اویانگ هم پسر هیجان زده اش را برد تا گوشه ای بنشینند.وی ووشیان گفت:«قضیه به کشتن اجساد ربط داره...هرچند مشکل جسدا نیستن بلکه کسایی هستن که جسدا رو کشتن!» او به سمت لان چیرن برگشت و پرسید:«ارشد لان،میشه یه سوالی بپرسم؟»

لان چیرن به لان وانگجی نگاهی انداخته و با لحن بی تفاوتی گفت:«احیانا اگر سوالی داری نباید به جای من از اون بپرسی؟»

لان چیرن انسان عبوس و سختیگری بود اما بی توجه نبود.او دریافته بود که چیز عجیبی رخ داده بهمین دلیل تمام این مدت در حال گوش دادن به حرفهای او بود.هرچند چهره اش کاملا تیره بنظر میرسید.ولی وی ووشیان که از جوانی با اخلاق او آشنایی داشت و بعدها هم با اخلاقیات انسان های مختلفی آشنایی پیدا کرده بود دیگر به چیزی اهمیت نمیداد با اینهمه الان داشت به این موضوع فکر میکرد این عمو چیرن به تنهایی مسئولیت بزرگ کردن لان وانگجی را به عهده داشته است و مطمئن بود دلیلی برای نگرانی وجود ندارد.پس چانه خود را خاراند و با خنده گفت:«خب نگران بودم اگه جلوی شماها از اون چیزی بپرسم بهتون بربخوره...ولی حالا که شما میگی ازش سوال کنم،پس همینکارو میکنم...لان جان؟»

لان وانگجی گفت:«اهم!»

وی ووشیان پرسید:«مکتب مولینگ سو یکی از زیر شاخه های مکتب گوسولان بود که ازش جدا شده درسته؟»

لان وانگجی گفت:«اهم»

وی ووشیان دوباره گفت:«باوجود جدا شدن،مکتب مولینگ سو هنوزم از تکنیک های مکتب

گوسولان به عنوان منبع استفاده میکنن درسته؟»

لان وانگجی گفت:«بله!»

وی ووشیان گفت:«یکی از تکنیک های مکتب گوسولان نوای روشناییه که تاثیر زیادی برای طرد ارواح پلید داره...از بین همه گیوچین هفت سیم قدرتمندترینه...و آدمای زیادی هستن که با گیوچین تمرین و تهذیب میکنن...مولینگ سو هم همینکارو کرده و گیوچین از معمول ترین لوازم مکتبشون حساب میشه...درست میگم؟»

لان وانگجی گفت:«درسته!»

وی ووشیان گفت:«با اینکه رئیس مکتب مولینگ سو از مکتب گوسولان جدا شده و وقتی مکتب خودش رو براه انداخته این دانش رو داشته ولی مهارت گیوچین نوازیش چندان خوب نیست پس در نتیجه شاگردانش هم همون اشتباهات رو یاد میگیرن درسته؟»

لان وانگجی با صداقت پاسخ داد:«درسته!»

وی ووشیان و لان وانگجی همینطور به پرسش و پاسخ ادامه میدادند و بگونه ای رفتار میکردند انگار هیچ کسی اطرافشان نیست.هر چه بیشتر ادامه میدادند افراد حاضر متوجه شدند آنها درحال مسخره کردن مولینگ سو نیستند بلکه دارند جزئیات موضوع را از هم تفکیک میکنند.بهمین دلیل همه بدقت گوش فرا دادند.

وی ووشیان با کندی خاصی پرسید:«...و این یعنی،حتی اگر یک بخش از آهنگ هایی که موقع جنگ توی تپه های تدفین و کشتن اجساد توسط مکتب مولینگ سو اجرا شده اشتباه بوده،بنظر مکتب گوسولان غیرمعمول نیست و فقط ممکنه فکر کنن بخاطر تکنیک های دست دومیشون و اشتباه بیاد آوردن برگ نوت های موسیقی این اشتباه رو کردن درنتیجه وقت نمیزارن که دقت کنن واقعا اشتباهی شده یا از روی عمد دارن اینکارو میکنن...اینم درسته؟»

سوشه با شنیدن قسمت آخر سوال چشمانش را تنگ کرد.دستش را با رگ های ورم کرده بر

قبضه شمشیر نهاد.شمشیرش را تا نیمه از غلاف بیرون کشید.در سمت دیگر لان وانگجی همزمان سرش را بالا گرفته و او را نگریست.او و وی ووشیان با نگاه به چشمان هم احساس یکدیگر را فهمیدند.وی ووشیان با تاکید گفت:«موضوع دقیقا همینه!»

سوشه شمشیرش را از غلاف خارج کرد.وی ووشیان تیغه شمشیر او را با دو انگشت جا به جا کرده و لبخند زنان گفت:«داری چیکار میکنی؟ فراموش نکن تو نیروی معنویت رو از دست دادی...اگه بخوای منو اینطوری تهدید کنی به هیچ دردت نمیخوره نه؟»

سوشه شمشیر بدست ایستاد نه می توانست آن را پایین بیاورد و نه می توانست حمله کند.او از لای دندان های بهم ساییده گفت:«همش منو خطاب قرار میدی—منظورت از این حرفا چیه؟»

وی ووشیان گفت:«نکنه من چیزای زیادی فهمیدم که تو اینطوری میگی؟ خب واضح تر حرف میزنم اینجا همه نیروی معنویشون رو از دست دادن چون همه یه کار مشترک انجام دادن...اون کار چی بوده؟ خب اجساد رو کشتن...در حین کشتن اجساد رئیس مکتب سو همراه شما میومد و وانمود میکرد داره از گیوچینش برای دفع اجساد کمک میگیره ولی بدون اینکه کسی متوجه بشه اون یک بخش از آهنگ نبرد رو با ملودی دیگه ای عوض میکنه همین باعث میشه همه نیروی معنویشون رو موقتا از دست بدن...شما توی کشتارگاه داشتید می جنگیدید ولی اون پشت سر شما داشت برنامه میچید ...اون...»

سوشه گفت:«اینا تهمته!»

وی ووشیان گفت:«بیشتر تهذیب کننده های گیوچین مکتب گوسولان اینجان درسته؟ وقتی داشتین میومدین بالای کوه اشتباهات زیادی توی آهنگ های نبرد که مکتب مولینگ سو داشت می نواخت رو متوجه شدین مگه نه؟»

در اینجا تنها تهذیبگران گیوچین مکتب گوسولان اجازه پاسخ گفتن داشتند آنها یکصدا جواب دادند:«بله بود!»

وی ووشیان ادامه داد:«رئیس مکتب سو،شما میدونستی که بیشتر اعضای مکتب گوسولان شما و مکتب مولینگ سو رو قبول ندارن و از این احساس اونها به نفع خودت استفاده کردی...نواهای تاریک میتونن به بقیه آسیب بزنن ولی شخصی که داره اون آهنگ ها رو می نوازه باید انرژی معنوی کافی بهشون برسونه...شما اگر تنها بودی قطعا نمیتونستی جوری این آهنگ ها رو بزنی که هزار نفر آدم نیروی معنویشون رو از دست بدن...پس همه تهذیبگرای گیوچین مکتب مولینگ سو رو با خودت آوردی که همنوازی کنین...بین قبایل حال حاضر در اینحا فقط مکتب گوسولان میتونست متوجه اشتباه بودن کار شما بشه ولی اونها ترجیح دادن با مسخرگی به کارتون نگاه کنن..حتی اگرم متوجه میشدن که دارین نوای جنگ رو اشتباه میزنی پیش خودشون فکر میکردن چون مهارت کافی نداری به شاگردانت هم اشتباه آموزش دادی!»

نیه هوایسانگ با دهانی باز گفت:«اصلا آهنگی اینطوری تیره و تار هست که هر کسی بشنودش نیروی معنویشو از دست بده؟»

وی ووشیان گفت:«چرا نیست؟صدای گیوچین میتونه شیطان رو دور کنه...نباید بتونه شیطان رو احضار کنه؟ یه مجموعه آهنگ از دونگیینگ هست که بهش میگن مجموعه آشوب،تمام آهنگهایی که درش جمع آوری شده همه آهنگ های سیاهی متعلق به منطقه دونگیینگ هستن...آهنگ هایی درش هست که میتونه آدمو بکشه،خب چرا نباید آهنگی باشه که بتونه موقتا نیروی معنوی رو بگیره؟ ارشد لان چیرن اینجا باهامونه—از ایشون بپرسید همچین کتابی توی اتاق کتابهای ممنوعه در عمارت کتابخانه مکتب گوسولان هست یا نه؟»

سوشه خودش را جمع و جور کرده و با پوزخند گفت:«حتی اگر همچین آهنگی هم وجود داشته باشه وقتی من توی گوسو درس میخوندم...اجازه نداشتم وارد اتاق کتاب های ممنوعه بشم پس نمیتونستم همچین چیزی رو ببینم...بعدشم من خیلی وقته قدم به مقر ابر نذاشتم و هیچ وقت نشنیدم همچین کتابی اونجا وجود داشته باشه...تو که اینقدر با مجموعه آشوب آشنایی داری صمیمت با هانگوانگ جون هم غیر طبیعیه...برخلاف من شانس تو واسه برداشتن اون کتاب خیلی بیشتره مگه نه؟»

وی ووشیان با خنده گفت:«کی گفته تو حتما باید بری داخل اتاق کتابهای ممنوعه؟ همینکه اربابت میتونسته بره داخل کافی نیست؟ شیوه دستکاری موسیقی رو اون بهت یاد داده درسته؟»

شخصی که قدرت داشته آزادانه به مقر ابر برود و بیاید—نیازی نبود نام استاد سوشه با صدای بلند بیان شود،همه میدانستند تنها لیانفنگ زون می توانست باشد.وی ووشیان گفت:«شما با خودتون فکر کردین،تمام شاگردان قبایل رو جمع کنین و همه رو بیارین به تپه های تدفین،آخوندک برای جیرجیرک دشتی طعمه انداخته و حواسش به مرغ انجیر خور نیست درسته؟ اون از آسیب دیدگیش به عنوان یه بهونه استفاده کرد تا همه رو توی شک و تردید غرق کنه بعد تو رو همراهشون فرستاد اینجا...یکی از شما نوای تاریکی رو نواخت تا نیروی معنوی این افراد رو ازشون بگیره و اون یکی با طلسم ببر تاریکی تمام اجساد وحشی توی کوهستان رو کنترل میکنه...آخرش چی میشه؟ هزار نفر تو خونه من نابود میشن...هیچ کسم حرف منو باور نمیکنه وقتی میگم کار من نیست درسته؟تو هم از اینکه به من برخورده باشی نترسیدی بهرحال وی ووشیان بین همه رسوا و بدنامه....نفرت قدیمی و جدید مردم رو بالا پایین کردی تا تحریکشون کنی و به حرفای من گوش ندن...شاید اینطوری میتونستی احساس کشتار رو توی منم بیشتر کنی بعدش من همه رو میکشتم و نقشه شما تر و تمیز کامل میشد!»

سوشه گفت:«واقعا خنده داره...لیانفنگ زون رئیس تهذیبگراست و تمام جامعه تهذیبگری رو هدایت میکنه،اون نیازی به اعتبار و قدرت نداره...چه سودی واسش داره که این مردم رو بکشونه اینجا و به کشتن بده؟تو نه تنها به من،که داری به لیانفنگ زون هم تهمت میزنی....!»

وی ووشیان گفت:«تو میگی من دارم بهت همچین تهمت بزرگی میزنم پس خودت جرات داری همون آهنگ نبرد که موقع بالا اومدن از کوهستان برای دفع اجساد زدی رو اینجا جلوی چشم همه هم بزنی؟»

تمام تهذیبگران گیوچین مکتب گوسولان آنجا بودند.اگر سوشه در آنجا نوای دیگری را می نواخت حتما رسوا میشد.درون غار کشنده شیطان،جمعیت به آرامی از شاگردان مکتب مولینگ سو فاصله

گرفتند،آنان را در محوطه ای بزرگ میان غار تنها گذاشتند.وی ووشیان میخواست از این پیروزی بهره ببرد:«نمیخوای؟ مطمئن باش چیزی نمیشه!چرا همین الان امتحان نمیکنی؟»

او دو ورق کاغذ زرد رنگ از یقه لباسش خارج کرده و تکانشان داد و اجازه داد همه آن برگه های نوت موسیقی را بخوبی ببینند:«تو واقعا خیال کردی ما بدون اینکه چیزی تو دستمون باشه از برج ماهی طلایی زدیم بیرون؟ توی اون تالار مخفی،پشت آینه برنزی،درون کاخ معطر،جین گوانگیائو دو تا برگه پاره شده از مجموعه آشوب رو پنهان کرده بود.ما اینو پیدا کردیم...کافیه اینو بدم ارشد لان چیرن ببینه تا متوجه بشه اون نوتی که داشتی میزدی دقیقا همینه و اونوقته که حقیقت واسه همه روشن میشه!»

سوشه مسخره کنان گفت:«تو دروغ میگی...من از کجا بدونم این برگه ها رو هم خودت درست نکردی که منو متهم کنی؟»

وی ووشیان گفت:«من که نمیتونم تمام مدت این برگه ها رو با خودم ببرم اینور اونور  تا هر وقت زمانش شد بخوام رو کنمشون...بهرحال چه حرف من راست باشه چه دروغ ارشد لان چیرن با یه نگاه خوب اینو می فهمه!»

سوشه تقریبا شک داشت که حرفهای او یک بلوف باشد هرچند وقتی لبخند شیطنت آمیز وی ووشیان و لحن پر از اطمینانش بهمراه چین ابروهای لان چیرن را دید سینه اش تنگ شد:«ارشد لان،مراقب باش!»با گفتن این حرف دست برد تا آن دو برگه را بگیرد.در همان لحظه بیچن با آن نور آبی درخشان بطرفش یورش برد.شمشیر سوشه جلوی حمله را گرفت ولی پس از مسدود شدن حمله اش متوجه شد که –فریب خورده است.

شمشیر سوشه –نانپینگ– خوانده میشد...وقتی در برابر بیچن وادار به عکس العمل شد،نور درخشانش به همه جا پراکند و مشخص شد انرژی معنوی او سر جایش است.

# استاد تعالیم شیطانی

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنین.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

myAnimess@

myMangas@

مترجم :دختری با ماسک شیشه ای